

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال سیزدهم، شماره‌ی بیست و پنجم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ (صص ۱۵۲-۱۳۳)

## ابن نباته مصری و رویکرد نوستالژیک

مدینه کریمی بروجنی\*\*

دکتر سید مهدی مسبوق\*

### چکیده

نوستالژی یا غم‌غربت در اصطلاح به حسرت گذشته و احساس بیگانگی و بیزاری از واقعیات موجود گفته می‌شود. این اصطلاح از حوزه‌ی روان‌شناسی وارد هنر و ادبیات شد و در ادبیات عبارت از رفتاری است ناخودآگاه که در شاعر یا نویسنده روی می‌دهد. ابن نباته (۶۸۶-۷۶۸هـ) امیر شعرای مصر سالیان دراز دور از زادگاهش، در سرزمین شام زندگی کرده است. از این رو غم‌غربت یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعرش است. او در چکامه‌های خود حسرت گذشته و دلتنگی حاصل از آن را با ابزارهای زبانی و تصویرهای شعری گوناگون بیان می‌کند و برای رهایی از وضع نامطلوب کنونی خود تلاش می‌کند جایگزینی پیدا کند. واکنش روانی شاعر در برابر این غم‌غربت عمدتاً به صورت یاد کرد حسرت‌آمیز ایام وصال معشوق، شکایت از روزگار خزان دیده‌ی پیری، غم دوری از وطن، سوگ عزیزان، خاطره‌های جمعی، باستان‌گرایی و غربت اجتماعی است. این پژوهش ابتدا به بیان رابطه‌ی میان نوستالژی، دانش روان‌شناسی و مکتب رومان‌تیسیم می‌پردازد و سپس مفاهیم و مؤلفه‌های نوستالژی را در دیوان این شاعر تازی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، ابن نباته، شعر، غم‌غربت، حسرت.

### مقدمه

بسیاری از انسان‌ها شیفته‌ی روزگار از دست رفته و آن چه به آن تعلق داشته‌اند می‌باشند. آنان به صورت خودآگاه و ناخودآگاه از زمان حال می‌گریزند تا به گذشته‌ی رؤیایی و آرمانی خود پناه

\*Email: [smm@basu.ac.ir](mailto:smm@basu.ac.ir)

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بو علی سینا

\*\*Email: [mkarimib@basu.ac.ir](mailto:mkarimib@basu.ac.ir)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بو علی سینا

بیرند. این یک احساس طبیعی و غریزی در میان انسان‌هاست. از لحاظ روانی زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته‌ی خود فاصله می‌گیرد. در این وضعیت است که فرد در ذهن خود به گذشته باز می‌گردد و با مرور آن در اعماق ذهن خود، دچار نوعی غم و اندوه همراه با لذت مست کننده می‌شود. این حالت همان نوستالژی است که در زبان فارسی غالباً غم‌غربت و حسرت گذشته نامیده می‌شود. اصطلاح نوستالژی از روانشناسی وارد ادبیات شده و در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذاشته‌ای کودکی و جوانی و... را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت آمیزانه و درد آلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹۵/۲). اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی عصر مملوکی، ابن نباته، امیر شعرای مصر را وادار به جلای وطن کرد. از این رو غم‌غربت یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر او است. این موضوع به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد در شعر ابن نباته، شاعر نامی عصر مملوکی، نمود برجسته‌ای دارد. غم دوری از وطن، یاد کرد حسرت آمیز ایام وصال معشوق، سوگ عزیزان، خاطره‌های جمعی، شکایت از روزگار خزان دیده‌ی پیری، باستان-گرایی و غربت اجتماعی از مؤلفه‌های نوستالژیک اشعار او به شمار می‌رود. او با صدق عاطفه و فوران احساس این معانی را در شعر خود به تصویر می‌کشد.

### روش و پرسش‌های تحقیق

نوشتار حاضر بر آن است که با روش تحلیلی<sup>۱</sup> توصیفی ظهور و بروز این پدیده‌ی روانشناختی اجتماعی را در سروده‌های ابن نباته نامی عصر مملوکی مورد مطالعه قرار دهد تا از این رهگذر به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱. زمینه‌ها و علل دل‌تنگی و حسرت گذشته در شعر ابن نباته چیست؟
۲. مهم‌ترین مؤلفه‌های غم‌غربت و احساس نوستالژیک در شعر ابن نباته چیست؟

### پیشینه‌ی پژوهش

مهم‌ترین پژوهشی که تاکنون در خصوص زندگی و ویژگی‌های شعری ابن نباته صورت پذیرفته کتاب «ابن نباته المصری» از عمر موسی باشا است. در زبان فارسی نیز مقاله‌ای تحت عنوان «درآمدی بر شعر ابن نباته» از ابوالحسن امین مقدسی در دست است، همچنین پژوهشی تطبیقی بین این شاعر و شاعر فارسی با عنوان «بررسی تطبیقی مناظره‌های شمشیر و قلم در ادبیات عربی و فارسی با تکیه بر مناظره شمشیر و قلم یعقوبی طوسی و ابن نباته مصری» نوشته‌ی غلامحسین غلامحسین زاده و همکاران او در دست است. مقاله‌ای با عنوان «التناصر القرآنی فی شعر جمال الدین بن نباته المصری»

از احمد محمد عطا و «الرمزیه فی شعر ابن نباته» از معصومه نعمتی در دست است. از مهم‌ترین پژوهش‌ها در زمینه نوستالژی در ادب عربی می‌توان به «الإغتراب فی الشعر العراقي المعاصر» نوشته محمد راضی اشاره کرد که نویسنده در آن به مؤلفه‌های غم‌غربت سیاسی و اجتماعی در شعر چهار تن از شعرای معاصر عراقی پرداخته است. پژوهشی با عنوان «الحنین و الغریبه فی الشعر الأندلسی عصر سیاده غرناطه» نیز در دست است که در اصل پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد مها روحی ابراهیم خلیلی در دانشگاه ملی النجاح فلسطین است. این پژوهش به غربت و انواع آن در شعر اندلس پرداخته است. موضوع غربت هر چند از مفاهیم اصلی نوستالژی به شمار می‌آید، اما نوستالژی مؤلفه‌های دیگری نیز دارد که در این پایان‌نامه به بحث و تحلیل آن پرداخته نشده است. در ادب فارسی نیز چندین مقاله در زمینه‌ی جلوه‌های نوستالژی در شعر معاصر و کلاسیک نوشته شده که ذکر همه‌ی آنها در این مجیزه نمی‌گنجد.

### نوستالژی و مؤلفه‌های آن

نوستالژی واژه‌ای است فرانسوی به معنای حسرت گذشته، میل بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. در فرهنگ واژه‌های دخیل در تعریف آن آمده است: «نوستالژی یعنی غم‌غربت، دلتنگی و درد دوری از میهن» (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳). معادل این کلمه در زبان عربی «الإغتراب، الغریبه و الحنین» می‌باشد (فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۶۳۰ و ۳۸۳). واژه‌ی نوستالژی نه از عالم شعر و ادبیات یا سیاست که از علم پزشکی سر برآورده است. این واژه که ترکیبی از واژه‌ی یونانی نوستوس (nostos) بازگشت به وطن و واژه‌ی لاتین (algia) به معنی دلتنگی است. در سال ۱۶۸۸ میلادی برای نخستین بار در پایان‌نامه‌ی رشته‌ی پزشکی یوهانس هوفر (U. Hufer) دانشجوی سوئسی ظاهر شد که می‌خواست با ابداع این واژه، حالت غمگین شدن ناشی از آرزوی بازگشت به سرزمین بومی را توضیح دهد (تقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۲). هر چند شکی نیست که دوری از وطن و غم‌غربت بخش مهمی از این حسرت را در بر می‌گیرد؛ اما به نظر بهتر است غم‌غربت وسیع‌تر از مفهوم دوری از میهن و در برگیرنده‌ی انواع غربت دانسته شود، به معنای دور افتادن از مکان یا زمان دلخواه. به طور مختصر مؤلفه‌های اصلی نوستالژی عبارتند از: ۱. دلتنگی برای گذشته ۲. گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه ۳. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴. پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت-آمیز آن ۵. اسطوره پردازی ۶. آرکائیسیم ۷. پناه بردن به آرمانشهر» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

### نوستالژی، روان‌شناسی و رومان‌تیسیم

دانش روان‌شناختی با ادبیات و نقد ادبی پیوندی تنگاتنگ دارد. «تراوش ذهنی ادیب حاصل الهام از

تجربه‌های عقلی و روانی اوست. بدین ترتیب ادب آئینه‌ی عقل و روان ادیب است و منتقد ادبی از حقایق روان‌شناسی که دارای اصطلاحات خاصی در تفسیر آثار ادبی است کمک می‌گیرد» (عتیق، ۱۹۷۲: ۱۳). شالوده‌ی نقد روانکاوانه را نظریات زیگموند فروید تشکیل می‌دهد. از دیدگاه فروید، تار و پود ادبیات را تعارضات حل نشده‌ای تشکیل می‌دهد که باعث بروز انواع روان‌رنجوری می‌شود. به اعتقاد او اثر ادبی، نمود بیرونی ذهن ناخودآگاه نویسنده‌ی آن است، بنابراین با اثر ادبی همانند رؤیا برخورد کرد و به منظور پی بردن به انگیزه‌های نهان و امیال سرکوب شده و آرزوهای نویسنده، فنون روانکاوانه را بر متن اعمال کرد (برسler، ۱۳۸۶: ۱۷۹). به عقیده‌ی فروید انگیزه‌ی اصلی یک نویسنده از نوشتن هر داستانی، ارضاء میل نهفته یا آرزویی منع شده است که احتمالاً در دوران کودکی نویسنده شکل گرفته و بی‌درنگ سرکوب و در ضمیر ناخودآگاه انباشته شده است. نمود بیرونی این آرزوی سرکوب شده، همان اثر ادبی است (همان: ۱۷۹).

ادبیات با زبان، گفتار و تخیل سر و کار دارد و روان‌شناسی نیز از همین زمینه‌ها بهره‌ای غیر قابل انکار می‌برد. ادبیات برای تحلیل محتوا و حتی زبان و تصاویر شاعرانه‌ی خویش به روان‌شناسی احتیاج دارد و روان‌شناسی به هنر و ادبیات نیازمند است. این همکاری دو جانبه در یک قرن اخیر هم به پیشرفت روان‌شناسی کمک کرده، هم به نقد و بررسی متون ادبی. از سوی دیگر یادآوری حسرت-آمیز گذشته با مکتب رمانتیسیم نیز پیوندی تنگاتنگ دارد، زیرا عنصر اساسی در رمانتیسیم، نارضایتی از وضع موجود است. این مکتب به وضعیت موجود رویکردی انتقادی دارد و ناخشنودی خود را از آن اعلام می‌کند. «آزردگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رومانتیک است. همه این سفرها در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و رنگ‌های تازه و بالاخره آن زیبایی و کمال مطلوب است که هنرمند رومانتیک آرزوی نیل به آن را دارد» (سید حسینی، ۱۳۸۱: ۱۸۱). در ادبیات غنایی هم می‌توان رگه‌هایی از نوستالژی پیدا کرد، چرا که مفاهیم اصلی آن عشق، پیری، ناکامی، وطن پرستی و غیره است «شعر و ادب غنایی شعری است که مستقیماً احساسات و عواطف شخصی و خصوصی شاعر را بیان می‌کند و از عشق، پیری، خوشی، ناکامی، وطن پرستی، آرزوها و بشر دوستی وی حکایت دارد، و یا شاعر از عشق و خاطره‌ها و عواطف خود سخن به میان می‌آورد (شریفیان، ۱۳۸۹: ۳۰). از این رو به نظر می‌رسد محور تلاش و مرز مشترک رمانتیسیم و نوستالژی عبارت از عدم اقبال به وضع موجود و ناخرسندی از وضعیت کنونی است. لیکن در پرتو نگرش رمانتیسیم، سیر در آرمان‌های پیش

رو موجب برون رفت از ناخرسندی کنونی است، و در پرتو احساس نوستالژیک مرور خاطرات پیشین موجب آن برون رفت می‌گردد.

### نگاهی به زندگی و شعر ابن نباته

جمال الدین محمد بن محمد بن حسن معروف به ابن نباته (۶۸۶ - ۷۶۸هـ) شاعر و نویسنده‌ی عصر مملوکی در خانواده‌ای اهل علم و ادب در قاهره دیده به جهان گشود. وی تا ۳۰ سالگی در مصر بود و به کسب علم و مطالعه شعر و نثر نزد پدر و ادبای عصر خود پرداخت (فروخ، ۱۹۷۹: ۷۹۴). ابن نباته در جوانی به خاطر تنگدستی جلالی وطن نمود و در سرزمین شام ساکن شد و تا سن پیری در آنجا ماند و به سرودن شعر پرداخت. سرانجام در پایان عمر به وطن خود بازگشت و در سال ۷۶۸هـ در آنجا جان سپرد (رکابی، ۱۹۹۶: ۱۸۵). او در مضامین مختلف شعر همچون مدح، رثا، خمر، غزل و شوق دیدار وطن طبع آزمایی نموده است. یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی شعر ابن نباته که همه‌ی منتقدان بر آن اتفاق نظر دارند، توریه‌های زیبای اوست (خفاجی، ۱۹۹۰: ۱۲۲). ابن نباته از قرآن بهره‌ی وافری برده است و در جای‌جای دیوان او اقتباس‌هایی از تعبیر و مفاهیم قرآنی و احادیث نبوی به چشم می‌خورد. همچنین در شعر او به برخی اصطلاحات عروض، تصوف و فلسفه اشارت رفته است. با وجودی که ابن نباته دارای هوش و ذکاوت بالایی است ولی ابتکار در شعر او کم است و بیشتر به تکرار معانی گذشتگان بسنده نموده است. در شعر او خطاهای نحوی، حشو، زیاده‌روی در به‌کارگیری آرایه‌های بدیعی و واژگان عامیانه بسیار دیده می‌شود.

### مؤلفه‌های نوستالژی در شعر ابن نباته

با توجه به زندگی فردی و اجتماعی ابن نباته، مهم‌ترین و پربسامدترین بن مایه‌ی شعری وی، مضامین غم‌انگیز نوستالژی می‌باشد. او که نیمی از عمر خود را به آوارگی و در سفر گذرانیده، غربت‌زده‌ای است که از وضعیت حاضر ناراضی است و در اشعارش از دل‌تنگی‌هایش برای دوران کودکی، جوانی، خانواده، سرزمین مادری و اساطیر گذشته سخن می‌گوید. در زمینه‌ی چرایی این مضمون، در شعر وی لازم است بدانیم که ابن نباته، برای رهایی از فقری که دامن‌گیر خانواده‌اش شده بود و دست یافتن به آرزوهای ناکام مانده، ترک وطن کرد؛ زیرا او در وطن، امیدی برای زندگی نمی‌بیند، دل از همه چیز می‌برد و قصد سفر به دیاری می‌کند که در آنجا امید زیستن باشد. اما این سفر شاعر را خرسند نکرد و او را، دچار تنهایی و غربت کرد. او برای کاستن از درد و غم اندوه خود به گذشته پناه می‌برد؛ چرا که تسلی بخش ناکامی‌ها و مونس و غمخوار دوران تنهایی‌ها و سختی‌هایش است. ابن نباته به یاری ذوق و شور و شیف‌تگی، به وفور از وطنی یاد می‌کند که دوران طلایی

جوانی‌اش را در آنجا به سر برده است. نه تنها غربت بلکه از دست دادن میوه‌های زندگی‌اش یکی دیگر از عوامل بروز حس نوستالژیک در شعر ابن نباته می‌باشد. ابن نباته شانزده فرزند داشت که هر یک از آن‌ها هنوز آغوش گرم پدر و مادر را حس نکرده به خاک سپرده شدند و این غم بزرگ، تأثیری بس عمیق بر جسم و جان شاعر گذاشت به گونه‌ای که سوزناک‌ترین سوگنامه‌ها را در فقدان فرزندان خود سروده است. یکی دیگر از عوامل زمینه ساز حس نوستالژیک در شعر ابن نباته از رونق افتادن بازار شعر و شاعری است که در دوران عباسی به اوج خود رسیده بود. سلاطین مملوکی عمدتاً به شاعران توجهی نداشتند. این تحقیر و کم توجهی روح لطیف امیر شعرای مصر را می‌آزرد. بازتاب این کم بینی را می‌توان در اشعاری جستجو کرد که ابن نباته در ستایش گوهر گرانبهای شعر خود سروده است.

### ۱. حسرت دوری از وطن

غم انگیزترین و دردناک‌ترین تجربه‌ای که زندگی را به کام بشر شرنگ می‌کند، تنهایی و غربت است. غربت یعنی دورگشتن از شهر و دیاری که آدمی شیرین‌ترین لحظه‌های زندگی را در جوار خویشان و یاران گذرانده است. غم غربت و دلتنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دوردست‌ها مهاجرت کرده‌اند بسیار شدید است. آن‌گاه که انسان تمامی دلبستگی‌های اجتماعی و آنچه را با آن انس گرفته به یک باره از دست می‌دهد و احساس می‌کند که فضایی که او را در برگرفته غیر از فضایی است که بدان خو کرده چاره‌ای جز اندوه و حسرت و پناه بردن به خاطرات گذشته نمی‌یابد. فیشر (Fisher) در این خصوص می‌گوید: «احساس غربت کارکردی از ویژگی‌های شخصیتی و نیز ویژگی‌های محیط جدید است و می‌توان استنباط کرد که افراد نامنعطف به خاطر دلبستگی قوی به عادات آشنا، و نیز ویژگی‌های محیط جدید آمادگی بیشتری برای ابتلا به احساس غربت دارند» (شریفیان، ۱۳۸۹: ۱۱۴ به نقل از فیشر و هود، ۱۹۸۷). نوع بشر در طول زندگی خواه ناخواه درجه‌ای از احساس غربت را درک کرده است. ولی این احساس در وجود شاعرانی که مدتی از عمر خود را در خارج از وطن گذرانده‌اند، بسیار شدیدتر است؛ از آن‌رو که آنان روحی لطیف و حساس دارند. از این رهگذر دلبستگی به وطن و زادگاه، بزرگ‌ترین انگیزه برای سرودن اشعاری در تنهایی و دوری از یار و دیار نزد شاعران می‌باشد. ابن نباته سالیان دراز برای کسب روزی، رنج غربت را به جان خرید و به سرزمین شام مهاجرت کرد. درد جانکاه غربت بر جان او سایه افکند و وی را مجبور کرد با زبان شعری احساسات پریشان و بی‌تابی‌های فراوان خود را در جان واژه‌ها بریزد و دلتنگی خود را در قالب کلمات و جملات برای مخاطبان به تصویر بکشد. دلتنگی برای وطن آن قدر روح شاعر

را آزار می‌دهد که سراچه‌ی دلش را در زادگاهش بر جای می‌گذارد و فقط کالبدش است که در شام رحل اقامت گزیده است، لذا از آشنایان و بیگانگان می‌خواهد که سلام گرم و دلپذیر وی را همراه با اشک‌های ارغوانی رنگش به قلب و زادگاهش ببرند:

قَلْبٌ بِمِصْرَ وَ قَالِبٌ بِالشَّامِ  
أُخْفِي بِكُمِّي الدَّمُوعَ تَلَوَّتُ  
مَنْ مُبْلِغٌ قَلْبِي وَ مِصْرَ سَلَامِي؟  
فَكَأَنَّهَا الْأَزْهَارُ فِي الْأَكْمَامِ  
(ابن نباته، ۱۳۲۳: ۳۲۸)

ترجمه: قلبم در مصر و جسمم در شام است. چه کسی سلام مرا به قلب و زادگاهم مصر می‌رساند؟! اشک‌هایم را با گوشه‌ی آستینم پنهان می‌کنم؛ اشک‌هایی خونین که سرخی آن - چون شکوفه‌هایی است در گلبرگ.

عشق سرکش میهن دوستی، در هیچ شرایطی نتوانست پیوند عمیق میان ابن نباته و مصر را از میان بر دارد. از آن‌رو که این عشق با تار و پودش در هم آمیخته و همه‌ی وجودش را فراگرفته است به‌گونه‌ای که حتی در دوری از وطنش عهد و پیمان وطن پرستی خود را نشکسته است:

قَسَمًا مَا خُلْتُ عَنْ عَهْدِ الْوَفَاءِ  
حُبُّهَا تَحْتِي وَ فَوْقِي وَ يَمِينِي  
بَعْدَ مِصْرٍ لَأَ وَ لَأَ نَيْلِ بُكَائِي  
وَ شِمَالِي وَ أَمَامِي وَ وَرَائِي  
(همان: ۵۴۴)

ترجمه: به خدا سوگند که پس از دوری مصر از پیمان وفا و اشک‌های نیل‌گون سرباز ندم. عشق به مصر همه‌ی وجودم؛ پایین، بالا، راست، چپ، پیش‌رو و پشت سرم را فراگرفته است. عنان عشق به وطن نه تنها روح و روان شاعر بلکه جسمش را در دست گرفته، خواب را از چشمانش ربوده و گرد پیری را بر موهایش پاشیده است:

وَ طَنْ لَه سَهْرَتٌ وَ شَابَتْ لِمَيِّتِي  
وَ نَعَمٌ عَلَيَّ عَيْنِي هَوَاهُ وَ رَأْسِي  
(همان: ۲۴)

ترجمه: (حسرت می‌خورم بر) وطنی که در دوری‌اش شب‌ها را تا به صبح به نظاره نشسته و موی سرم (در هوا) سپید شد. بله عشق به وطن در چشم و سرم منزل گزیده است.

چنین وطنی که با این اوصاف بر ذهن شاعر حک شده است مسلماً ناوک خنجر دوری از آن، هر لحظه چون نیشی روح و روان شاعر را می‌آزارد. این چنین است که سراچه‌ی دلش را در زادگاهش بر جای می‌گذارد و فقط کالبدش است که به شام رحل اقامت گزیده پس قطرات ریزان اشک را که گویای حجم‌کننده‌ی دلتنگی‌اش است فدای وطنش می‌کند:

مَا أَعْجَبَ الْحَالَ، لِي قَلْبٌ بِبُصْرٍ وَ فِي دَمِشَقٍ جَسْمِي، وَ دَمْعُ الْعَيْنِ فِي حَلْبٍ

(همان: ۵۸۲)

ترجمه: چه حال عجیبی است! قلبم در هوای مصر و جسمم در بند دمشق و سیل سرشکم حلب را فرا گرفته است.

او با آه و حسرت به یاد وطن خویش شعر می‌سراید، چه او وطنی را از دست داده که روزگار خوش کودکی را در آن سپری نموده است:

أَهْأَ لِمِصْرٍ وَ أَيْنَ مِصْرٍ وَ كَيْفَ لِي بِدِيَارِ مِصْرٍ مَرَاتِعاً وَ مَلَاعِباً؟

(همان: ۵۵۹)

ترجمه: دریغ و افسوس بر مصر! کجاست مصر؟ و چگونه می‌توانم بار دیگر در چمنزارها و زمین‌های بازی آن قدم بگذارم؟

ابن نباته نه تنها از وطنش دور شده بلکه معصومیت کودکی‌اش را از دست داده است. شاعر تلاش می‌کند با بازگشت به دنیای کودکی پاسخی برای نارضایتی‌ها و دل‌واپسی‌های خود بیابد و از دنیای ناخواسته‌ی کنونی به دنیای کودکانه‌ای که مدت‌ها پیش از دست داده نقبی می‌زند و برای آن دنیای پاک احساس دلتنگی می‌کند.

## ۲. حسرت دوری از معشوق

عشق پدیده‌ای است فراگیر در میان انسان‌ها تا آن‌جا که انسانی را نمی‌توان یافت که پرتوی از این سرچشمه‌ی جوشان بر دلش نتابیده باشد. تردیدی نیست که تجلی عشق از لطیف‌ترین و نیرومندترین عواملی است که جانسوزترین غم‌ها را می‌آفریند. در این میان شاعران به یاری نیروی خیال و احساس و به فراخور تجربیات خود، فراق‌نامه‌هایی پر مضمون و تأثیر گذار که تبلور یک اثر هنری شورانگیز، اما اندوهبار است می‌آفرینند. سخن عشق و فراق دفتر شعر ابن نباته را چون سایر شاعران زینت بخشیده است. عشق و یاد شیرین معشوق، میدان وسیعی برای قلم‌فرسایی شاعر است و بزرگ‌ترین دستاویز برای هنرنمایی اوست. شاعر در دیار غربت، سوز و گداز درونی خود را در دوری از معشوق به بهترین وجه به تصویر می‌کشد. وی در اندوه لحظات و خاطرات خوش گذشته غمگینانه می‌سراید و هنگامی که از رخسار گلگون و چشمان سیاه معشوق سخن می‌گوید و خاطرات شیرین با او بودن را به یاد می‌آورد شعرش احساسی نوستالژیک به خود می‌گیرد و آدمی را به آغوش خاطرات خوش گذشته‌ی شاعر می‌برد:

و فَارَقْتُ خَدَّ الْعَانِيَاتِ وَ جَفَنَهَا فَيَجْرَحاً عَلَى جُرْحٍ وَ كَسراً عَلَى كَسْرِ (همان: ۸۳۳)



ترجمه: از گونه‌ها و چشم‌های زیبارویان دور شدم و زخمی بر رخم‌ها و شکستی بر شکست‌هایم افزوده شد.

شاعر از روزهای خوش جوانی و غم از دست دادن آن سخن می‌گوید. روزهایی که در کنار خوبرویان لحظه‌های تنهایی و خلوت خویش را پر می‌کرد:

تَنهَدْتُ لَمَّا ذَكَرْتَنِي النَّوَاهِدُ      زَمَانَ الصَّبَا وَالْعَيْشُ رِيَانًا مَائِدُ

(همان: ۷۸۰)

ترجمه: آن‌گاه که دخترکان نورسیده، روزگار جوانی و زندگی خوش و گوارای گذشته را به یادم آوردند از سر حسرت آهی کشیدم.

شاعر از خاطره‌ی عشق خویش سخن می‌گوید. عشقی که دوباره آن را تجربه می‌کند، اما عشق در آن زمان چون عاطفه‌ای زنده و حاضر، قابل درک و وصف نیست. در لحظه‌ای که شاعر لب به سخن می‌گشاید، همه چیز پایان یافته و تنها خاطره‌ای از عشق دیرین به جای مانده است.

شاعر در سکوت مبهم شب، نغمه‌های پر نشاط جوانی و خاطرات آن را زمزمه می‌کند. وی عروس خیال خود را به یاد معشوقی مزین می‌کند که قرص صورتش همچون ماه تابان می‌درخشید و شب‌های بی‌فروغش را روشنی می‌بخشید و در جوار آن یار، نسیم وصال را استشمام می‌کرد، در واقع شاعر جام لبریز از خاطره‌ای تابناک را که نماد پیمان عشق و نقش‌پرداز خیال معشوق در روح عاشق است لاجرعه سرکشیده است:

ذَكَرْتُ زَمَانِكَ حَيْثُ الْوِصَالُ      وَ حَيْثُ الصَّبَا طَيْبٌ طَيْبٌ  
وَبَيْضُ الْوُجُوهِ بِهَا تَجْتَلِي      وَ سُودُ الشُّعُورِ بِهَا تَسْحَبُ

(همان: ۵۹۵)

ترجمه: روزهای وصال تو و دوران خوش جوانی را به یاد آوردم. / و سپیدروییانی که در آن‌جا بر من جلوه می‌نمودند و سیاه‌گیسوانی که در آن‌جا می‌خرامیدند.

رنگ عشق در دفترش به دور از مفاهیم پست و بی‌بندوباری است. هرچند که به پای مفاهیم والای غزل افلاطونی هم نمی‌رسد. بیشتر ابیاتش، معانی حسی را یادآور است و کمتر از آن پای فراتر می‌نهد و وارد دنیای زیبا و پر رمز و راز روحانی در عالم معشوق می‌شود. شاید در نظر او، زیبایی و حسن روی دوست، همان عامل زاهد خراب کن توبه شکن است و همان را برای لرزه بر اندام انداختن خویش و برون کشیدن شخص از پرده‌ی عصمت کافی می‌داند و دیگر قدم در عالم معنویات را جایز نمی‌شمارد. او روزهای خوش گذشته را مورد خطاب قرار می‌دهد، روزهایی که هر

شب به یاد سیه چشمان زیبارو و قامت رعنایشان رخسار را نمناک می‌کند تا قطره‌های اشکش زنگار غم فراق را از دلش بزدايد:

و يَأْطَرَبِي فِيهَا إِلَى سُودِ أَعْيُنٍ      عَلِي مِثْلَهَا فِي كُلِّ دَاجِيَةٍ أَبْكِي  
(همان: ۱۶۰)

ترجمه: شگفتا از شور و شوقم به سياه چشمانی که هر شب بر آنان می‌گریم.

### ۳. حسرت دوران جوانی

یادآوری جوانی و خوشی‌های آن موجب عدم رضایت از حال و در نتیجه دل‌خوشی به خاطرات شیرین گذشته می‌شود. لذا یادکرد جوانی و شکایت از روزگار خزان دیده‌ی پیری، یکی دیگر از زمینه‌های نوستالژیک شعر ابن نباته است. او گاه از روزگار گذشته به خوشی و گاه به حسرت یاد می‌کند و آرزوی بازگشت به آن دوران را دارد. شاعر که روزگار پر نشاط جوانی و غرور را در زادگاهش تجربه نموده است، تاب تحمل سقوط آرزوها و خزان جسم و جان را ندارد. گاه از حصار بلند پیری سر بر می‌آورد و خاطرات جوانی را برای تسلی جانش به دام نظم می‌کشد. وی روزگار با طراوت جوانی را به یاد می‌آورد که زندگی به کامش بوده ولی دستان جادویی پیری، چین و شکن را بر رخسار گلگونش ترسیم می‌کند و آرزوهایش را در پیچ و خم غربت نقش بر آب می‌کند:

زَمَانُ الشُّبَابِ الْمَضِيِّ مَضَى      بَعِيشَ لَنَا فَأَيْزُ فَأَيْقُ  
وَجَاءَ مَشِيبٌ عَلَيَّ جَانِبِي      عِذَارِي، وَ خَاشَاكَ كَالْبَاصِقِ  
(همان: ۱۲۵)

ترجمه: روزگار روشن جوانی سپری شد و زندگی خوش و دل‌پسند ما را با خود برد. / و پیری آهسته و آرام بر دو گونه‌ام پدیدار گشت. بلای پیری از تو دور باد. یاد جوانی، همچون گم گشته‌ای است که حسرت فقدانش هر روز جسم شاعر را ذوب می‌کند و چون میدان وسیعی برای رزم آزمایی و به تصویر کشیدن حسن نوستالژیک شاعر است. او آرزومند بازگشت به دوران خوش جوانی است تا بتواند از شدت غم و اندوه خود در دوران پیری بکاهد. لذا برای کاستن از درد و رنج روزگار خزان دیده‌ی پیری، خاطرات خوش جوانی را از نظر می‌گذراند و دردمندانه ناله سر می‌دهد:

سَقِيًّا لِعَهْدِ الصَّبَا أَيَّامَ أَسْبَقُهَا      طَوْرًا وَ تَسْبِقُنِي لِلْهُوِّ وَ الْجَدَلِ  
(همان: ۱۸۵)

ترجمه: خوش باد روزگار جوانی! روزهایی که گاه من از آن‌ها پیشی می‌گیرم و گاه آن‌ها برای شادمانی و خوشگذرانی از من پیشی می‌گیرند.  
شاعر زیبایی روزگار جوانی خویش را به یاد می‌آورد و بر موهای سیاهی که اکنون سپید گشته حسرت می‌خورد و باغ و بوستانی را در خاطر خود تداعی می‌کند که در آن جام شراب در دستان زیبارویان گردانده می‌شد. ولی اینک با آمدن پیری آن مجلس بزم و شراب برچیده شده و باغ سرسبزی که با نغمه‌های دل‌انگیز آب به رقص می‌آمد، با گذشت جوانی او لباس ماتم به تن کرده است:

جَوَانِحَ لِلْمَهِّ الدَّاجِيَةِ	ذَكَرْتُ الشَّبَابَ وَأَقْمَارَهُ
تُبَارِي سَوَاقِيَةَ الْجَارِيَةِ	وَرَوْضاً كَأَنَّ سِقَاءَهُ الْمُدَامِ
فَلَمْ يَبْقَ سَاقٍ وَلَا سَاقِيَةَ	تَوَلَّى الزَّمَانَ بِهَذَا وَذَا

(همان: ۴۷۲)

ترجمه: جوانی و ماه‌های تابان و موهای سیاهش را به یاد آوردم. / و بوستانی که گویی ساقی‌های شراب در آن با جویبارهایش در رقابت بودند. / گذر روزگار همه‌ی اینها را با خود برد به گونه‌ای که نه ساقی‌ای ماند و نه جویباری.  
پیری فصل آخر زندگی و دوران رو به افول نهادن شور و نشاط جوانی و پایان آرزوهاست. یاد پیری و ایام پر محنت آن یکی دیگر از زمینه‌های نوستالژیک در شعر ابن نباته است. حسرت بر جوانی از دست رفته و شکایت از روزگار خزان دیده پیری از بسامد بالایی در دیوان ابن نباته برخوردار است. شاعر به خاطر از دست دادن جوانی و فرا رسیدن پیری و فرتوتی غمگین است و بر روزگار گذشته حسرت می‌خورد. به تعبیر لانگ فلو شاعر آمریکایی «آبشار مرگ را احساس می‌کند که غرش کنان از بلندی‌ها بر روی او فرو می‌ریزد» (یوسفی، ۱۳۷۴: ۱۸). او در چکامه‌ای که در مدح شخصی به نام علاء‌الدین بن فضل الله سروده خوشی‌های جوانی و ظاهر شدن موی سپید پیری را به یاد می‌آورد و دوستانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

وَسَبَّ الْأَسَى نَارَ التَّدَكُّرِ فِي صَدْرِي	خَلِيلِي شَابَتْ فِي النَّوَاطِرِ لَمَّتِي
تَنْقَلُ ذَاكَ الْاِبْتِسَامُ إِلَيَّ شَعْرِي	فَلَا تُنْكِرُ تَعْبِيسَ وَجْهِهِ فَإِنَّمَا
مِنَ السُّحْبِ أَحْلَى مَا يَسِيلُ مِنَ الْعَطْرِ	سَقَى اللَّهُ أَيَّامَ الشَّبَابِ الَّتِي خَلَّتْ

(همان: ۸۳۹)

ترجمه: ای دوستان! موهایم در دیدگان سپید گشت و غم و اندوه، آتش خاطرات را در سینه‌ام برافروخت. / چهره‌ی در هم کشیده‌ام را بر من خرده مگیرید، چرا که سپیدی آن دندان‌های خندان به موهایم منتقل شده است. / خداوند روزگار گذشته‌ی جوانی را با بارانی خوشبوتر از عطر سیراب گرداناد.

با نگاهی گذرا به ابیات پیشین خواهیم دید که شاعر ایام خوشگذرانی و جوانی را بازیچه‌ی دست پیری و زمانه می‌داند و با گم شدن جوانی در پس روزهای سپری شده، عشق و باده‌گساری‌اش نیز گم شد و چه دردناک است گم گشتن جوانی و مستی در نزد شاعری که روح حساسی دارد و نکته‌هایی می‌بیند که دیگران از درک آن عاجزند.

#### ۴. حسرت فقدان عزیزان

حسرت از دست دادن عزیزان یکی دیگر از مؤلفه‌های نوستالژی در شعر ابن نباته است. مرگ عزیزان چنان ذهن او را به خود مشغول کرده که بخش عمده‌ای از اشعار وی به مرثیه‌ی نزدیکان، دوستان و امیران اختصاص یافته است. رثای فرزندانش از برجسته‌ترین سوگنامه‌هایی است که شاعر با سینه‌ای پر سوز و گداز سروده؛ چرا که «ابن نباته شانزده فرزند داشت که همه آنها را در سن کودکی از دست داد و این امر باعث سرودن مرثیه‌هایی پر سوز و گداز در سوگ آنان شده است» (باشا، ۱۹۶۹: ۲۹۲). مرگ زود هنگام میوه‌های زندگی‌اش رنگ حسرت بر رخسار شاعر زده و نهال غم را در دل وی کاشته است. او ناله‌های شکوه‌آمیز خود را با طیننی آرام و واژگانی معمولی به دام نظم می‌کشد تا مرهمی بر دل زخم دیده‌اش باشد. در لابه‌لای این اشعار بازگشتی به گذشته می‌زند و خاطرات خوش و صفات زیبای آنها را بر می‌شمرد. در میان فرزندانش فقدان «عبدالرحیم» بیشترین تأثیر را بر او داشته است:

يَا لَهْفًا قَلْبِي عَلَى عَبْدِ الرَّحِيمِ وَ يَا  
شَوْقِي إِلَيْهِ وَ يَا شَجْوِي وَ يَا دَائِي

(ابن نباته، ۱۳۲۳: ۵۴۷)

ترجمه: وای بر دلم که به سوگ عبد الرحیم نشست! ای شور و شوق و ای درد و اندوه من! در چنین حسرتی، پای روزگار را هم به میان می‌آورد و او را در مرگ فرزندانش مقصر می‌داند. از نگاه او این روزگار است که او را از رسیدن به سرمنزل آرزوها باز داشته است. سختی‌های روزگار چنان بر او هموار شده که دیگر نه به نرم خوبی‌های آن امید دارد و نه از تلخ‌کامی‌هایش هراسی به دل راه می‌دهد:

أَقْصَدْتَنِي يَا زَمَانِي  
كَأَنَّي كُنْتُ قَصْدَكَ °

وَكَانَ مَا خِفْتُ مِنْهُ  
فَأَجْهَدِ الْآنَ جَهْدَكَ  
لَا لِيَنَّكَ الْيَوْمَ أَرْجُو  
وَلَسْتُ أَرْهَبُ شَدَّكَ  
فَقَبَضَتْ كَفَّ مُرَادِي  
فَاقْدِحْ بَقَلْبِي زَنْدَكَ  
(همان: ۷۷۶)

ترجمه: ای زمانه مرا هدف قرار دادی گویی من آماج بلا یای تو هستم. / آنچه از آن می ترسیدم بر سرم آمد پس اینک هر چه خواهی بکن. / دیگر نه به نرمش امید دارم و نه از خشونتت در هراسم. / آرزوهایم را گرفتی پس آشتت را در قلبم بیافروز. مرگ حلقه‌ی دوستی را پاره می‌کند و آتش هجر را شعله‌ور می‌سازد. از چشم‌ها چشمه‌ی جوشان و از دل‌ها خانه‌ی غم می‌سازد. شاعر چشمان خویش را خطاب قرار می‌دهد تا دُر درویشان را نثار معشوقی کند که رخت اقامت بسته و برای همیشه دیده از جهان فرو بسته است. بار اندوهی که بیت با خود حمل می‌کند، بیانگر شدت درد شاعر است و در شمار سوزناک‌ترین ابیات نوستالژیک او به حساب می‌آید:

أَفِيْمَا فُرُوضَ الْحَزْنِ فَالْوَقْتُ وَقْتُهَا  
لِشَّمْسٍ ضُحَا عِنْدَ الزَّوَالِ نَدَبُهَا  
وَلَا تَبْخَلَا عَنِّي بِنَفَاقِ أَدْمَعِ  
مُلَوَّنِهِ أَكْوَىٰ بِهَا إِنْ كَنَزْتُهَا  
لِغَائِبِهِ عَنِّي وَفِي الْقَلْبِ شَخْصُهَا  
كَأَنِّي مِنْ عَيْنِي لِقَلْبِي نَقَلْتُهَا  
يَقُولُونَ: كَمْ تَجْرِي لِلجَارِيَةِ بُكْيٌ  
وَ مَا عَلِمُوا النُّعْمَىٰ الَّتِي قَدْ فَقَدْتُهَا  
(همان: ۶۵۰)

ترجمه: -ای دو چشمان من مقدمات غم و اندوه را فراهم کنید، چرا که اینک زمان آن فرا رسیده است که در غروب خورشید عمرش مویه کنم. / از ریختن اشک‌های خونین بخل نورزید، چه اگر پنهانشان کنم آتش می‌گیرم. / بر کسی می‌گیرم که از چشمانم دور است و در دلم جای دارد، گویی او را از دیدگانم برداشته و به قلبم منزل داده‌ام. / می‌گویند: چقدر بر این کنیزک اشک می‌ریزی در حالی - که نمی‌دانند چه نعمتی را از دست داده‌ام. در واقع این رویکرد به گذشته و یادآوری بزرگی‌های متوفی و حسرت بر آن روزگاران است که به مرثیه‌های شاعر رنگ و بویی نوستالژیک داده است. گذشته در شعر او پناهگاهی است که شاعر برای فرار از دردها و دست‌یابی به آرامش بدان پناه می‌برد.

##### ۵. یادکرد حسرت‌آمیز خاطرات جمعی

نوستالژی و خاطره ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به عبارتی دیگر یکی از اصول نوستالژی بازگویی و

یادآوری بیش از حد خاطرات است. «داشتن خاطره برای هر فردی طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند شخص احساس نوستالژی و دل‌تنگی می‌کند» (شریفیان، ۱۳۸۹: ۶۷).

خاطره ممکن است جمعی یا فردی باشد هر چه تعداد افرادی که قادر به یادآوری آن هستند افزایش یابد خاطره از قلمرو فردی خارج و به حوزه جمعی وارد می‌شود. شاعر در خاطره‌ی جمعی، «خواننده را با خاطرات و رویدادهایی که در گذشته‌ی دور یا نزدیک برای هویت جمعی او رخ داده است، آشنا می‌کند. از منظر جمعی، آن چه بر زبان شاعر می‌آید غصه‌ها و دردهایی است که خاطر مردم منطقه‌ای را آزرده و ایشان را در حقیقتی ناگوار مشترک ساخته است، به طوری که یادکرد دوران خوب گذشته از زبان شاعر، حسرتی همگانی در اذهان زنده می‌کند. در نوستالژی جمعی، شاعر یا نویسنده به موقعیت اجتماعی خاص و ویژه‌ای توجه دارد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۲ / ۱۳۹۵).

در این‌گونه از نوستالژی شاعر به اعماق حافظه‌ی تاریخی سر می‌کشد و سکوت خفته‌ی خاطرات را در هم می‌شکند و آن‌ها را در برابر دیدگان مخاطب مجسم می‌سازد. در حقیقت این خاطرات بار عاطفی خاصی را برای شاعر تداعی می‌کند. «مغز با ایجاد یک صف انتظار، به خاطره‌ها یا تداعی‌ها اجازه‌ی ورود می‌دهد و تنها به خاطره‌هایی اجازه‌ی ورود می‌دهد که دارای بار عاطفی قابل توجهی باشند، مثل دستگاه زلزله سنجی که تنها زلزله‌هایی با بزرگی مشخصی را ثبت می‌کند، حساسیت مغز نسبت به تداعی خاطره‌ها واجد آستانه‌ای است که با وزن عاطفی خاطره‌های ما در ارتباط است» (نوروزیان و همکار، ۱۳۸۶: ۲۰۴). ابن نباته از جمله شاعرانی است که خاطره‌ی جمعی و اسطوره در شعرش حضوری فعال دارد و سازه‌ی اصلی برخی سروده‌هایش را تشکیل می‌دهد. وی با فراخوانی هنرمندانه‌ی این خاطرات و دخل و تصرف در آن‌ها در پی آن است تا ضمن اصالت بخشیدن به اثر ادبی خود، ادیبانه‌تر و زیباتر به بیان اندیشه‌ی خویش بپردازد. خاطره‌های شاعر، نشان از آن دارد که شخصیت‌ها در واقع همان "من"‌های خود شاعرند که به شکل‌های گوناگون از نیت‌ها، آرزوها و انگیزه‌های والا و دردهای وی حکایت دارد. همچنان که در بیت زیر، شاعر برای تسکین خاطر خود و درد ناشی از مرگ، بازگشتی به آغاز تاریخ می‌زند و از حاکمانی سخن می‌راند که زمین مست فرمانروایی‌شان بود ولی مرگ آن‌ها را در کام خود کشید. آری "سیف بن ذی یزن" و "زبّاء" با آن همه قدرت یارای مقابله با مرگ را نداشته و قدم در راهی گذاشتند که بازگشتی نداشت:

مَا رَدَّ سَيْفُ الرَّدَى سَيْفُ ابْنِ ذِي يَزْنَ      وَلَا نَجَا تُبْعُ فِي الرَّغْفِ وَالْحَلَقِ  
وَلَا احْتَمَى عَنْهُ ذُو سِنَادٍ فِي شَرْفِ      وَلَا اخْتَفَتْ ذُونَهُ الزَّبَاءُ فِي نَفَقِ (همان: ۱۳۵)

ترجمه: سیف بن ذی یزن نتوانست شمشیر مرگ را از خود دور کند و همچنین پادشاهان یمن که در زره‌های محکمی بودند نیز نتوانستند از چنگال مرگ رهایی یابند. / و نه کاخ سنداد که در اوج عظمت و بزرگی بود توانست او را پناه دهد و نه زبانه که در قعر اعماق زمین بود از تیر رس مرگ پنهان ماند. در فرهنگ هر قومی دنیای شگرفی از تجربه‌ها و درس‌های مهم برای آموزش شیوه‌ی صحیح زندگی وجود دارد و شخصیت‌های بزرگ ذهن بشری، نقش بزرگی در این عرصه به عهده دارند. در ابیات زیر شاعر برای تسکین درد ناشی از فقدان "مؤید ابو الفداء" والی شهر حمه در سوریه و از بزرگان ایوبیان با به‌کارگیری داستان صبر ایوب، مخاطب را به فضای داستان برده و وقایع آن را در ذهن او بازسازی می‌کند و قوم ایوب را به صبر در مقابل مرگ نابهنگام پادشاهشان فرا می‌خواند:

یا آلَ أیوبَ صَبْرًا إِنَّ إِرْتِکُمُ      مِنْ أَسْمِ أیوبَ صَبْرًا کَانَ یُنْجِیهِ

(همان: ۴۸۷)

ترجمه: ای خاندان ایوب صبر پیشه کنید، به درستی که ارث شما از ایوب همان صبوری است که رهایی بخش او شد.

در بیشتر قصاید ابن نباته، انگاره‌ها و خاطره‌های جمعی موج می‌زند، این خاطرات با سرشت تاریخی و حماسی خود در لحظاتی کوتاه از قصاید جلوه‌ای می‌نمایند و شتابان می‌گذرند تا در جایی دیگر از دیوان فرصتی مناسب برای نشو و نما یابند. شاعر با ایجاد روابط بینامتنی با داستان‌های قرآنی به اعماق حافظه‌ی جمعی مسلمانان سرک می‌کشد و یاد آور ماجرای ابولهب و نفرین خدا بر او می‌شود. او بانگ بر می‌آورد که بریده باد دستی که باعث جدایی ما شد. چرا که سینه‌ی من در آتش دوری شما می‌سوزد و اینک من بارکش غم و اندوه فراق هستم:

یا ساکنی مصرَ تَبَّتْ لِلْفِرَاقِ یَدُ      قَدْ صَیَّرَتْ بَعْدَکُمْ حُرْنِی أبا لَهَبٍ  
وَمُهَجَّتِی فِی ضُلُوعِی مِنْ جَوِّی وَ ضَنِی      حَمَّالَهُ الْهَمُّ أَوْ حَمَّالَهُ الْحَطَبِ (همان: ۵۹۶)

ترجمه: ای ساکنان مصر! دست فراق بریده باد. دستی که پس از جدایی از شما مرا در سوزش و گداختگی چون ابولهب نموده است! / جانم در میان سینه از عشق و غم و اندوه شما همچون هیزم کش دوزخ یا به مانند کسی است که بار غم و اندوه به دوش می‌کشد.

شاعر در این ابیات با الهام از سوره‌ی مسد خود را همچون همسر ابولهب می‌داند که بار سنگین فراق را بر دوش می‌کشد.

## ۶. باستان‌گرایی

باستان‌گرایی یکی از شگردهای آشنایی‌زدایی در زبان و ادبیات است. از منظر منتقدان ادبی باستان-

گرایی یا همان آرکائیسیم یعنی «ادامه‌ی حیات گذشته در خلال زمان اکنون» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۲۴). به کار بردن ادات تشبیه کهن، ساختار نحوی کهن و تکرار فعل به مانند گذشتگان از جمله شیوه‌ها و ابزارهایی است که به شعر و نثر، رنگ و بوی باستانی می‌دهد. توجه به عناصر زبان و فرهنگ گذشته در شعر علاوه بر برجسته‌سازی، موجب اصالت و ریشه‌دار شدن شعر می‌شود و «غفلت از آن چشم‌پوشی از بخش وسیعی از امکانات و توانایی‌های بالقوه است که می‌تواند به اشکال و صور مختلف به وسیله‌ی شاعر فعلیت پیدا کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۷۷). از تعاریف ارائه شده روشن می‌شود که باستان‌گرایی زمانی از مصادیق نوستالژی به حساب می‌آید که به‌کارگیری آن برای بازسازی، تجسم و فضا‌سازی گذشته باشد. توجه ابن نباته به واژگان و تشبیهات کهن موجب بازسازی و تجسم گذشته و ایجاد احساسی نوستالژیک در فضای شعری وی شده است. او عاشق دل‌سوخته‌ای است که به سبک شاعر جاهلی به یاد معشوق و چشمانی که به‌سان چشمان میش وحشی است، قطره‌های اشک را جاری می‌سازد.

وَأَجْرِي عُيُونَ الدَّمْعِ فَأَنْضَهُ عَلَيَّ      عُيُونَ المَهَا بَيْنَ الْجَزِيرَةِ وَ الجِسْرِ  
(ابن نباته، ۱۳۲۳: ۸۳۹)

ترجمه: سیل سرشک خود را بر چشمان میش‌های وحشی‌ای که بین "جزیره" و "جسر" ساکن هستند می‌ریزم.

شاعر در این بیت از تشبیه کلاسیک جاهلی «عیون المها» برای توصیف چشمان معشوق خود بهره برده و به این وسیله به شعر خود صبغه‌ای کهن و باستانی بخشیده است.

در جایی دیگر به شیوه‌ی شاعر جاهلی یاران خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد که بر خرابه‌های باقی مانده از خانه‌ی معشوق بایستند و بگریند:

خَلِيلِي مِنْ مِصْرٍ قَفَا نَبِكِ فِي النَّبِكِ      عَلِي عَيْشِنَا بِالنَّيْلِ فِي فَلَكِ الْفُلُكِ  
عَلِي مِصْرَ وَالْهَيْيَ عَلِي مِصْرَ لَهْفَهُ      يَصِحُّ بِهَا قَلْبِي الْمَشُوقُ عَلِي السُّبُكِ  
(همان: ۱۶۰)

ترجمه: ای دو یار مصری من! بایستید تا در «نَبک» بر زندگی‌مان در سرزمین نیل در «فَلک الفُلک» بگرییم. / آه و دریغ من بر مصر! آه و دریغی که به واسطه‌ی آن قلبم در شوق دیدار «سُبک» درمان می‌یابد.

یادکرد اطلال و ویرانه‌های دیار یار از سبک‌های شعر کلاسیک عربی است که «در عصر جاهلی از اجباری اجتماعی ناشی می‌شود و شاعر از آن جهت که هنرمند است تقریباً نوعی تعهد دارد و این



اجبار و تعهد حاصل رابطه‌ای پیچیده و مبهم با نیازهای برتر جامعه است. هر شاعر جاهلی تنها با برانگیختن گذشته، یعنی یادآوری، آغاز سخن می‌کند و اجتماعش را مورد خطاب قرار می‌دهد» (رجائی، ۱۳۷۸: ۱۱۸). همچنین کلمه‌ی «خلیلی» به معنی دو یار من که به صورت مثنی به‌کار رفته از سبک‌های کهن است که ابن نباته با به‌کارگیری آن گذشته‌های دور را در ذهن خواننده بازسازی نموده است. فراخوانی همسایگان برای بیان درد و اندوه درونی خود در فراق یاران سفر کرده از دیگر ویژگی‌های شعر کلاسیک عربی است که شعرای جاهلی قصاید خود را با آن آغاز می‌کردند. ابن نباته با مهارت تمام این سنت را در شعر خود حفظ کرده است:

يَا دَارَ جَيْرَتِنَا بَسْفَحِ الْأَجْرَعِ      ذَكَرْتُكَ أَفْوَاهُ الْغُيُوثِ الْهَمَّعِ

(ابن نباته، ۱۳۲۳: ۵۳)

ترجمه: ای سرای همسایگان من در کوهسار أجرع! باران‌های ریزان تو را به یادم آورد. آن‌گاه که شاعر در هجران یار خویش می‌سوزد از اشک مدد می‌گیرد تا از شدت غم بکاهد و لحظه-ای حس زیبای آرامش را به خود ببخشد. در ابیات زیر به پیروی از اسلوب شعرای جاهلی که همیشه در خطاب قرار دادن، ایستادن و گریه کردن بر خرابه‌های به جای مانده از یار دو نفر را مد نظر داشتند، سود جسته و از یارانش می‌خواهد که بر اطلال و دمن یار دیرین گریه سر دهند. این نحوه‌ی استفاده از اسلوب جاهلی به بازسازی فضای گذشته شاعر بسیار کمک می‌کند و آن را ملموس و عینی می‌کند:

خَلِيلِيَّ وَالشَّوَّاقُ تَرَوِي حَدِيثَهَا      ذُمُوعُ الْأَسَى مِنْ مُرْسَلٍ وَمُسْتَلْسَلٍ  
عَلَى نَازِلٍ بِالْقَلْبِ مُرْتَجِلٍ بِهِ      قَفَا نَبَكٍ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ

(همان: ۲۳۶)

ترجمه: دوستان من اشک‌های غمباری که در حال ریزش است از شور و شوق او حکایت می‌کند. / به پاس غم و اندوهی که در دل منزل گزیده و به یاد یار سفر کرده بایست و بر او و منزلگاهش گریه سر ده.

او قصایدش را معمولاً با مقدمه‌ی غزلی و ایستادن بر اطلال و دمن آغاز می‌کند. این از مصادیق باستان‌گرایی در اشعار اوست که بر فضای نوستالژیک اشعارش می‌افزاید. این نوع مقدمه غزلی تعبیری است که بازگشت شاعر را به خویشتن و خلوت کردن او را با خود مجسم می‌کند. در حقیقت خیمه و خرگاه متروک معشوق نماد معشوق است و شاعر با مشاهده‌ی ربع و اطلال و دمن، معشوق را به یاد می‌آورد.

## ۷. نوستالژی و غربت اجتماعی

ابن نباته در روزگار تلخ فقر و تنگدستی با حقیقتی رو به رو گشت که منجر به ترک زادگاهش شد؛ چه در این دوره اصحاب قدرت و سیاست که بیشتر آنان غیر عرب بودند و درک و شناخت درستی از زبان عربی نداشتند به شعر و ادب بی‌مهری نشان می‌دادند. این بی‌توجهی نتیجه‌ی نامطلوبی به همراه داشت تا آن‌جا که بیشتر ادیبان و شاعران گوشه‌ی عزلت اختیار نمودند. در حقیقت این انزواطلبی در نتیجه‌ی شکایت از زمانه و طرد شدن از جامعه‌ای است که می‌توانست به هنر آنان ارج نهد. در این میان ابن نباته از بازار کساد دولت شعرش اندوهگین می‌شود و زبانش را برای خدمت به شعرش به شکوه می‌گشاید و از این ظلم داد سخن سر می‌دهد:

لَا عَارَ فِي أَدَبِي إِنْ لَمْ يَنْلِ رُتْبًا      وَإِنَّمَا الْعَارُ فِي دَهْرِي وَفِي بَلَدِي  
هَذَا كَلَامِي وَذَا حَظِّي فَيَا عَجَبًا      مَنِّي لَثَرَوَهُ لَفْظٍ وَافْتِقَارِ يَدِ

(همان: ۷۲۹)

ترجمه: اگر ادبیات من به جایگاه درخوری نرسیده هیچ عیب و کاستی در آن نیست بلکه عیب در روزگار و مردمان سرزمین من است. / این سخن و این بهره‌ی من از دنیا است. شگفتا که سخنم غنی و دستم تهی است.

در این روزگار بخل فراگیر شده و چشمه‌ی جوشان بخشش خشکیده و شاعران به انواع سختی‌ها گرفتار شده‌اند. شاعر زبان گویای شعرش و برتری‌اش بر دیگران را در آن شرایط نابسامان، مانند شمشیری می‌داند که در دست نا اهلان افتاده است. منظور از شمشیر خود شاعر است که در دست حاکمانی فرومایه افتاده که قدرش را نمی‌دانند:

فَكُفِّي مِنْ وُضُوحِ حَالِي أَنِّي      فِي زَمَانِي هَذَا مِنَ الْأَدْبَاءِ  
ضَاعَ فِيهِ لَفْظِي الْجَهِيرُ وَفَضْلِي      ضَبِيعَةَ السَّيْفِ فِي يَدِ شَلَاءِ

(همان: ۵۳۲)

ترجمه: به دنبال پی بردن به اوضاع و احوال نباش که من در این زمانه از زمره‌ی ادیبان هستم. / سخن رسا و فضل و دانشم در این روزگار تباه گشت همچون تباه شدن شمشیر در دستی شل.

## نتیجه

کمتر شعری از ابن نباته دیده می‌شود که در آن بن‌مایه‌هایی از اندوه ناشی از غم‌غربت و حسرت گذشته نباشد. غم دوری از میهن، هجران و فراق یار، سوگ عزیزان، حسرت از دست دادن جوانی، خاطره‌ی جمعی، باستان‌گرایی و غربت اجتماعی از مؤلفه‌های نوستالژی در شعر او می‌باشد. غم-

غربت در اشعار او بیشتر جنبه فردی دارد و شاعر تنها از گذشته فردی خود یاد می کند و در حسرت از دست رفتنش داد سخن سر می دهد. ابن نباته درمان دردهایش را در پناه بردن به خاطرات خوش گذشته می یابد و گویی نارضایتی او از وضعیت کنونی به حدی بوده که توان اندیشیدن به هدفها و آرمانها و در مجموع قدرت ترسیم آینده ای روشن را از دست داده است، لذا در حسرت سروده- هایش خبری از جستجوی آرمان شهر نیست و بهشت گمشده اش را بیش از همه در یادکرد وطن و عاشقانه ها و پس از آن در خاطرات خوش جوانی و گاه نیز در باستان گرایی و خاطرات جمعی می یابد و حتی حسرت دوران خوش جوانی نیز در شعر او رنگی عاشقانه به خود می گیرد و با یاد ایام وصال پیوند می خورد. او در یادکرد وطن گاه با حسرت از روزهای خوش با یار بودن یاد می کند و گاه از زیبایی های وطن و سرسبزی آن سخن می گوید و کمتر به زمان حال می پردازد.



## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن نباته، جمال الدین محمد دیوان ابن نباته. القاهرة: مطبعة التمدن بعابدين، ۱۳۲۳ق.
- ۳- انوشه، حسن، فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی. جلد دوم. تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۶.
- ۴- باشا، عمر موسی، ابن نباته المصری. الطبعة الثالثة. القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۶۹.
- ۵- باطنی، محمدرضا و دیگران، واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲.
- ۶- برسler، چالز، درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه مصطفی عابدینی فرد، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۶.
- ۷- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱) سفر در مه. ویراست جدید. تهران: آگاه.
- ۸- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱) نوستالژی. مجله فرهنگ و هنر بخارا. شماره ۲۴. صص ۲۰۵-۲۰۱.
- ۹- خفاجی، محمد عبدالمنعم (۱۹۹۰) الحیاه الأدبیه بعد سقوط بغداد حتی العصر الحدیث. بیروت: دارالجبیل.
- ۱۰- رجائی، نجمه شیوه‌های اسطوره‌ای در تفسیر شعر جاهلی. مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۸.
- ۱۱- الרכابی، جودت، الأدب العربی من الإنحدار إلى الإزدهار، دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۶.
- ۱۲- سید حسینی، رضا، مکتب‌های ادبی.، جلد اول، چاپ دوازدهم، تهران: نگاه، ۱۳۸۱.
- ۱۳- شریفیان، مهدی روانشناسی درد. چاپ اول، همدان: دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۹.
- ۱۴- شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، چاپ هشتم، تهران: آگاه، ۱۳۸۴.
- ۱۵- صفدری، جهانگیر و حسین شمسی، نوستالژی در دیوان ناصر خسرو، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، سال هشتم. شماره ۱۵. پاییز و زمستان. صص ۹۸-۷۵، ۱۳۸۹.
- ۱۶- عالی عباس‌آباد، یوسف، غم غربت در شعر معاصر، فصلنامه گوهرگویا، سال دوم. شماره ۶، صص ۱۸۱-۱۵۵، ۱۳۸۷.
- ۱۷- عتیق، عبد العزیز، فی النقد الأدبی، بیروت: دارالنهضة العربیه للطباعة، ۱۹۷۲.
- ۱۸- فروخ، عمر، تاریخ الأدب العربی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹.
- ۱۹- فیروزآبادی، مجد الدین، القاموس المحيط، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶.
- ۲۰- نوروزیان، مسعود و شادمان شکر، دو مدل ریاضی برای بررسی کنش‌های مغز در زمینه‌ی بازسازی خاطره‌ها، فراموشی، و نقش عواطف در شناخت. فصلنامه روانشناسان ایرانی، سال سوم. شماره ۱۱، صص ۲۲۴-۲۰۹، ۱۳۸۶.
- ۲۱- یوسفی، غلامحسین، چشمه‌ی روشن، چاپ ششم. تهران: علمی، ۱۳۷۴.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی